



خاقانی

از من شب هجر می پیرسید حباب
دریای غمگم کدام آرام و چه خواب
در دل بود آرام و خیالی هر موج
در دیده خیال خواب شد نقش بر آب



اشرف السادات کمانی

پروانه شدم بال در آورده ام، اما
بی شوق چه گویم؟ به کجا شوق به گل ها؟

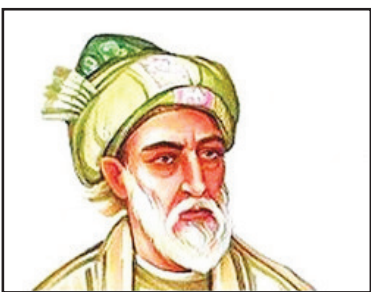
پروانه شدی تا که بسوزی همه ی عمر
چون شمع شوی آب، برای همه دنیا

پروانه شده تا بزند دست به مهتاب
پرواز کند تا بزند بر دل دریا

پروانه شدیم و به دل از نور محبت
روشن شده فانوس خموش شب فردا

پروانه شدیم و نکند باز ندانیم
دربازی دنیا که تک هستیم؛ به هر جا

زیبایی پروانه و زیبایی گل هست
تک منظره ی شاد به دنیای تماشا



صائب تبریزی

یاد آن عهد که دل در خم گیسوی تو بود

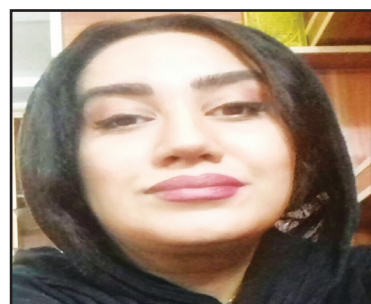
شب من موی تو و روز خوشم روی تو بود

نور چون چشم ز پیشانی من می بارید

تا مرا قبله طاعت خم ابروی تو بود

دل یوسف هوس حلقه زنجیر تو داشت

صائب آن روز که در سلسله موی تو بود



شیرین رستم آبادی

تسلیم چشم های تو بودن گناه بود
بی شک حضور و ماندن من اشتباه بود

روزی که با نگاه به راهم کمین زدی
دلشوره های عشق تو تفسیر آه بود

ققنوس وار در تب هر شعله سوختم
آتش به جان گرفته دلم بی پناه بود

خود را سپرد دل به فریب نگاه تو
دلدادگی چشم تو مگری سیاه بود

گفتی نترس تا ته این قصه با تو ام
ماندن به پای حرف تو کاری تباه بود

با گام های خسته به شوق آمدم ولی
افسوس در مسیر تو صد کوره راه بود

خط می زنی تو را و به این فکر می کنم
تسلیم چشم های تو ماندن گناه بود



چرا یک کهکشان گل واژه هایم را نمی خوانی

جوانی ابر شد بارید و من در خواب خوش ماندم

شدی چین چروک و مانده ای بر روی پیشانی

غزل بانوی جا افتاده در من تا نفس دارم

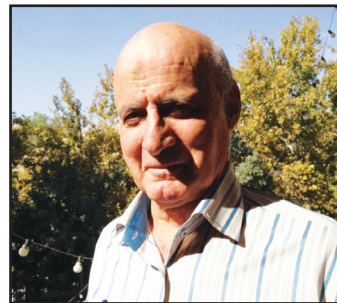
برای چشمهایت می نویسم از دوبیتی های طوفانی

دوبار بی تو سرها در گریبان است بیدارم

نخوان لالا لالا لالا شعر زمستانی

پر از بغض نگاه ابرهای کوه تا کوهم

من از شهر تو خواهم رفت در یک روز بارانی



مهران نمازی

اوج سخاوت

رفتم از این خانه و بار دگر باز آمدم
سویتان ای مهربان یاران سرافراز آمدم

سرفرازی معنی دیگر ندارد غیر از این
سرفرازم چونکه در پایش سرانداز آمدم

من دگر آن شاعر گمنام پیشین نیستم
کنج عزلت را رها کردم خبر ساز آمدم

بعد ازین دستنی نمی چیند پروبال مرا
چون کبوتر با سبکباری به پرواز آمدم

بذل جان شادم که در اوج سخاوت کرده ام
تا بدانی تاجه میزان دست و دلباز آمدم

آنچه اعجاز آفرین باشد بغیر از صبر نیست
بی تکف مظهری از صبر و اعجاز آمدم

جان بدر گر برده ام از این بلا حیرت مکن
متکی چون که به الطاف سبب ساز آمدم

هیچکس مانند من درس وفاداری نخواند
قابل تحسین ترینم من که ممتاز آمدم

زندگی را لحظه لحظه می توان از سر گرفت
تا بپایان رفتم واز نو به آغاز آمدم

هیچکس آخر نشد پیداکه خاموشم کند
بار دیگر همچو مهران نغمه پرداز آمدم



من از شهر تو خواهم رفت در یک روز بارانی

به دست باد خواهم داد موهای پریشانی

شبیه بید مجنون بی خیال هر چه سیلابم

چه لیلایی که حال بی قرارت را نمی دانی

شکست آخر دلم در ارگ موهایت و رقصیدی

گسلهای تنت برده است شهرم را به ویرانی

نگاهت نقطه ی معراج آدم بود فهمیدم

لبت بسمل ترین جزء است در قاموس قرانی

شهاب از چشمهایم می چکد در پیش پاهایت



شیوا کاظمی

سر من تیر می کشد گاهی
عشق با پای خیس می آید
وسط مغز من که پاشیدی
قرص هایم تو را نمی پوسند

دلت هرگز نخواست خوب شوم

و شدم تا همیشه باب دلت
ضربان تبم به عطف رسید
آسمانها به دره محبوسند

تو چراغ بزرگ میدانم

وسط این سه شنبه بازاری

خوره ی جای جای من هستی

که همه با غم تو مانوسند

مست های شگفت پاتیلت

قفل بان اتاق چشم منند

چه از این رشته دلنشین تر هست؟

چشمهایی که در تو می پوسند

دستهای تو را نمی بوسم

لب رسوا دخیل بسته به قفل

سوزهای جگر به سنگر بغض

همه با واژه های مخصوصند

به منت زل بزن اگر چه دلت

سخت پیوسته در به غیر منان

چرخهای جهانم از آغاز

همه بر دور تند معکوسند



محمد رضا عطائی (علمدار)



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناسی (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی